

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

ملاحظه فرمودید که این دلیل دومی هم که قائم شد بر اینکه خبر عدل یا ثقه واحد در موضوعات کفایت می‌کند، که مرحوم آقاي حکیم(ره) اقامه کرده بودند، با آن جواب‌هایی که بیان شد، دلیل ناتمامی است. پس تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که سیره عقلائییه کافی نیست و این دلیل دوم هم دلیل تامی نیست.

عدم صحت تمسک به مفهوم اولویت برای تصحیح دلیل دوم

حال در این دلیل دوم اگر کسی از راه مفهوم اولویت وارد شده بگوید: اگر خبر واحد عادل یا خبر ثقه در باب احکام حجیت داشته باشد، باید در باب موضوعات به طریق اولی حجیت باشد. وقتی در احکام که خیلی مسئله مهمی است و اهمیت بیشتری هم دارد، شارع خبر عدل واحد را معتبر دانست، باید خبر عدل واحد در موضوعات به طریق اولی حجیت باشد. خوب آیا به نظر شما این اولویت صحیح است یا نه؟

به نظر ما این اولویت درست نیست، برای اینکه در باب احکام، باب علم منسد است، یعنی این که شارع خبر واحد را حجیت قرار داده، برای این است که راه دیگری وجود ندارد و اگر این هم حجیت نباشد، دیگر دست همه کوتاه از دین می‌شود. بنابراین در باب احکام يك چنین خصوصیتی وجود دارد، اما در باب موضوعات خارجی این چنین نیست.

لذا همین فرق سبب می‌شود که بگوییم: این اولویت در اینجا اولویت درستی نیست و لذا نتیجه می‌گیریم که شارع در باب موضوعات مسئله بینه و شهادت عدلین را معتبر می‌داند.

دلیل سوم بر کفایت عدل یا ثقه واحد در اثبات اجتهاد

دلیل سومی که برای حجیت خبر عدل یا ثقه واحد اقامه شده، دو روایت است؛

روایت اول:

روایت اول (وسائل الشیعه، کتاب الودیعه، جلد نوزدهم، صفحه 82، باب شش، حدیث دوم) که سندش را خودتان بررسی کنید، که به يك اعتبار عنوان حسنه دارد و به يك اعتبار عنوان صحیحه، در این روایت اسماعیل فرزند امام صادق(علیه السلام) پولی

را به کسی داد که با آن کار کند و مقداری از آن سود را به اسماعیل بدهد.

بعد امام(علیه السلام) به او فرمودند: چرا این کار را انجام دادی؟ این کسی که پولت را به او دادی، مثلاً مردم می‌گویند: این شارب الخمر است. اسماعیل عرض کرد که خودم ندیدم که او شرب خمر می‌کند، اما مردم می‌گویند: او عنوان شارب الخمر را دارد.

آن وقت حضرت در اینجا بیانی دارند، که از همین بیان بعضی خواسته‌اند استفاده کنند که اگر کسی خبری داد و گفت: مثلاً زید کذا، باید این را تصدیق کنیم، اگر عادل و ثقه‌ای گفت: مثلاً زید این چنین است، باید بر آن ترتیب اثر دهیم.

امام(علیه السلام) فرمودند: «لَمْ فَعَلْتَ ذَلِكَ وَ لَا أَجْرَ لَكَ»، چرا این کار را کردی؟ چیزی هم گیر تو نمی‌آید که پولت را به این آدم دادی، «فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ يَا أَبَهٗ إِنِّي لَمْ أَرَهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ»، من ندیدم که او شرب خمر کند، «إِنَّمَا سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ»، مردم می‌گویند.

فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ**، حضرت فرمودند: خداوند در قرآن می‌فرماید: به خدا و به مؤمنین ایمان بیاورید، که این آیه در سوره مبارکه توبه می‌باشد، «**يَقُولُ بِصَدَقَ لِلَّهِ وَ يُصَدِّقُ لِلْمُؤْمِنِينَ**»، و خدا و مؤمنین را تصدیق کنید، بعد فرمودند: «فَإِذَا شَهِدَ عِنْدَكَ الْمُؤْمِنُونَ فَصَدِّقْهُمْ»، اگر مؤمنین در نزد تو شهادت دادند، آنها را تصدیقشان کن، یعنی بگو درست می‌گویند و آثار صدق را بر آن بار کن.

شاهد در این ذیل روایت است که «فَإِذَا شَهِدَ عِنْدَكَ الْمُؤْمِنُونَ فَصَدِّقْهُمْ»، اگر مؤمنین در نزد تو شهادت دادند، آیا این «شهد عندك المؤمنون» یعنی همه مؤمنین شهادت بدهند، یعنی بگوییم: جمع محلاي به الف و لام است و افاده عموم می‌کند؟ اینکه امکان ندارد، که بگوییم: همه مؤمنین در اینجا جمع شوند و شهادت دهند، پس باید بگوییم: این «شهد عندك المؤمنون» یعنی شهد كل مومن، اگر هر مؤمنی شهادت داد، او را تصدیقش کن.

نقد و بررسی استدلال بر این روایت

در اینجا جواب‌های مختلفی از این روایت می‌شود داد؛

اشکال اول

اولاً در «شهد عندك المؤمنون» درست است که همه مومنین نمی‌توانند شهادت دهند، اما ظهور در این دارد که جماعتی باشند. در عرف وقتی می‌گویند: مثلاً مومنین آمدند، یعنی افراد معتنابه، یعنی چند نفری آمدند، در باب روایات هم این قاعده کلی را باید داشته باشیم، که روایات هم چون در رابطه با آن چیزهایی است که عرف مردم می‌فهمند، باید قبل از آن که بر معنای لغوی صرف حمل کنیم، ببینیم که عرف از روایت چه می‌فهمد؟

«شهد عندك المؤمنون» یعنی گروهی شهادت دهند، که وقتی شهادت دهند که فلانی شارب الخمر است، انسان نمی‌تواند اینها را تکذیب کند، بلکه باید تصدیق کند. هیچ وقت از روایت استفاده نمی‌شود که اگر مؤمن واحد شهادت داد، او را تصدیق کنید.

اشکال دوم

ثانیاً در روایت آمده که «شهد عندك المؤمنون»، عنوان مؤمن را دارد، اما مدعا شهادت ثقة است و بین ثقة و مؤمن عنوان عموم و خصوص من وجه است، یعنی بعضی از ثقة‌ها مؤمنند، بعضی از مؤمن‌ها هم ثقة‌اند، اما کسی را هم داریم که ثقة هست، اما مؤمن نیست و کسی را هم داریم که مؤمن هست، اما ثقة نیست، بعضی‌ها هم هستند که هم ثقة‌اند و هم مؤمن. پس اشکال دوم این است که نسبت عنوان وارد در این روایت، با عنوان مدعا عموم و خصوص من وجه است.

اشکال سوم

اشکال سوم روی کلمه «فصدقهم» است که آیا یعنی بگویند که اینها صد در صد درست می‌گویند و آثار صدق را بر آن بار کنید؟ و یا یعنی با اینها مخالفت نکنیم؟ اگر گروهی گفتند که مثلاً زید شارب الخمر است، نگویند که زید شرب خمر کند و حرف شما را تکذیب می‌کنم، این «فصدقهم» یعنی «لا تکذبهم»، اینها را تکذیب نکنید.

خوب اگر عده‌ای می‌گویند: زید شارب الخمر است، حال به او پول بدهم و با او معامله‌ای انجام دهم، در واقع در اینجا مؤمنین را تکذیب می‌کنم.

اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که بر فرض که این روایت دلالت کند بر اینکه اگر مؤمنی شهادت داد، آن شهادتش قابل قبول است، اما این با روایت مسعده تعارض پیدا می‌کند و روایت مسعده مقید این روایت می‌شود. روایت مسعده می‌گوید: باید به اندازه بینه باشد و لذا مقید این هست.

روایت دوم:

روایت دوم (وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب بیست و سوم از ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، حدیث دوم) که مضمرة است، برای اینکه نمی‌گوید که از چه کسی نقل می‌کند.

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثِقَّةٌ أَوْ غَيْرُ ثِقَّةٍ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ امْرَأَتِي وَ لَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ»، راوی می‌گوید: از امام (علیه السلام) سوال کردم، اما مشخص نمی‌کند که کدام امام (علیه السلام) مراد است؛ در این روایت سوال کردند که مردی با زنی ازدواج دائم یا موقت کرده، بعد دیگری که ثقة یا غیر ثقة است، ادعا کرده که این زنی که با او ازدواج کردی، زن من است و بینه‌ای بر این معنا ندارم.

حضرت فرمودند: «فَقَالَ إِنْ كَانَ ثِقَّةً فَلَا يَفْرُبُهَا وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ثِقَّةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ»، اگر آن مردی که می‌گوید: این زن، زن من است، انسان موثقی است، دیگر به آن زن نزدیک نشو، اما اگر ثقة نباشد، از او قبول نمی‌شود.

خوب این ضابطه خیلی خوبی است، که «ان كان ثقة يقبل و ان لم يكن ثقة فلا يقبل»، پس از این روایت استفاده می‌کنیم که خبر عدل یا ثقة واحد در موضوعات حجیت دارد.

نقد و بررسی استدلال بر این روایت

در اینجا چند جواب از این روایت می‌توانیم بیان کنیم؛

اشکال اول و دوم

جواب اول این است که در اینجا چون مسئله، مسئله خصوصی است، یعنی در زمان قدیم این طور نبوده که مردی زنی را بگیرد و آن را بنویسند و ثبت کند، حتی در مذهب ما شاهد هم لازم نبوده است. اهل سنت می‌گویند: اگر در عقد شاهد نباشد، عقد باطل است، اما ما می‌گوییم: اگر در طلاق شاهد نباشد باطل است.

آن وقت در اینجا قول این مرد، که این را بیان می‌کند، از باب اینکه تنها کسی که غیر از این زن خبر دارد همین مرد است، لذا امام (علیه السلام) می‌فرمایند: حال اگر ثقه بود قبول کن.

لذا احتمال خصوصیت در مورد روایت می‌دهیم، یعنی در مورد روایت خصوصیتی وجود دارد و امام (علیه السلام) نمی‌خواهد به عنوان ضابطه کلی بفرماید که اگر مخبر ثقه بود، در جمیع موضوعات قولش برای شما معتبر است. پس این يك نکته و جواب که جواب محکمی هم هست، که از این روایت نمی‌توانیم يك ضابطه کلی استفاده کنیم که خبر ثقه در جمیع موضوعات حجیت دارد.

البته خصوصیت دیگری هم که در این روایت هست، مسئله فروج و نکاح است، که شارع در مسئله فروج و نکاح شدت احتیاط را دارد. لذا همین که مردی گفت: این زنی که گرفتی، زن من است، حضرت می‌فرمایند: اگر ثقه است لا یقربها، چون مسئله نکاح است.

لذا نمی‌توانیم از این استفاده کنیم که اگر مثلاً جنسی را از بازار خریدیم، - این خیلی هم اتفاق می‌افتد - بعد کسی گفت که این جنسی که از فلانی خریدید برای من است، در اینجا بگوییم: آن کان ثقه دیگر در این مال تصرف نکن، یعنی این مورد اگر بخواهد به نحو کلی باشد، در موارد زیادی در آن تخصیص اکثر لازم می‌آید که می‌توانید این را به عنوان جواب دومی قرار دهید یا تکمیل جواب اول.

اگر گفتیم که در معاملات، بیع، اجاره، سایر معاملات اگر چیزی را از بازار خریدید، همان موقع کسی گفت که این برای من است، بگویید: او ید دارد و شما هم از نو الید خریدید، لذا این قاعده که «آن کان ثقه...» دیگر در اینجا پیاده نمی‌شود.

حال بعضی مسئله عسر و حرج را مطرح کرده‌اند، از این طرف هم عسر و حرج است، یعنی اگر بخواهید بگویید: اگر خبر ثقه واحد حجت نشد عسر و حرج است، به نظر می‌رسد که اگر حجت شود عسر و حرج است و دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، ثقه می‌گوید: این مال من است، دیگری می‌گوید: این خانه من است، آن کتاب من است، اصلاً دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

اصلاً سر اینکه شارع در اینجا با سیره عقلاء مخالفت کرده، يك جهتش همین است، که برای حفظ نظام بین مردم فرمودند: باید بینه بیاید، که این مال زید است.

پس جواب اول این شد که احتمال خصوصیت در مورد روایت می‌دهیم و لذا نمی‌توانیم الغاء خصوصیت کرده و به سایر موارد

تعدی کنیم، ثانیاً اگر بخواهیم این را به عنوان ضابطه قبول کنیم، تخصیص اکثر لازم می‌آید، که استهجان دارد.

اشکال سوم

جواب سوم این است که بر فرض اینکه این دو اشکال را هم کنار گذاریم، این روایت معارض دارد و معارضش هم در همان باب و آدرسی که عرض کردیم، حدیث سوم، روایت یونس است، که «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ»، مردی با زنی در یکی از بلاد ازدواج کرده، «فَسَأَلَهَا لَكَ زَوْجٌ فَقَالَتْ لَا فَتَزَوَّجَهَا»، از او سوال کرده که آیا زوج داری؟ و او گفته: نه، بعد با او ازدواج کرده، «ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ هِيَ امْرَأَتِي»، سپس مردی آمده و گفته: این زن، زن من است، «فَأَنْكَرَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ»، اما زن آن حرف را قبول نکرده، «مَا يَلْزَمُ الزَّوْجَ»، حال سوال کرده که این زوج چه کار کند؟

«فَقَالَ هِيَ امْرَأَتُهُ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ»، امام (علیه السلام) فرمودند: این زن زوجه مردی است که تازه با او ازدواج کرده، الا اینکه آن مردی که ادعا کرده، بیینه‌ای اقامه کند.

خوب مورد این روایت در اینجا، عین مورد روایت قبل است، اما در اینجا می‌گوید: «الا یقیم البینه»، پس معلوم می‌شود که این با آن معارضه دارد و «اذا تعارضتا تساقطا»، باید سراغ اصل اولی برویم. قاعده و اصل اولی هم این است که در شریعت، در باب موضوعات باید عدلین و بیینه باشد و خبر ثقة واحد کفایت نمی‌کند، الا ما خرج بالدلیل، که در مواردی دلیل خاص داریم که اگر یک نفر خبر داد که وقت داخل شده، بر آن ترتیب اثر دهید، اگر بایعی گفت: این را کشیدم و مثلاً پنجاه کیلو است، بر آن ترتیب اثر دهید، اگر وکیل کسی هستید و یک نفر خبر داد که موکل شما را عزل کرده، بر آن ترتیب اثر دهید.

جمع بندی استاد محترم از این بحث

اما بعد از این بررسی، به این نتیجه می‌رسیم که به صورت اصل و قاعده کلی خبر ثقة واحد معتبر نیست و عرض کردیم که اگر خبر ثقة واحد بخواهد معتبر باشد، خیلی مشکلات پیش می‌آید، که یکی در باب نکاح است، که هر کسی که زوجه‌ای می‌گیرد، دیگری می‌گوید: این زن من است، که اگر بگوییم: همین مقدار که ثقة است، دیگر باید این زن را رها کند، که خود همین عسر و حرج به وجود می‌آورد.

مثلاً کسی با زنی ازدواج می‌کند، یک ثقة می‌گوید: این خواهر رضاعی توست، در روستاها خیلی این اتفاق می‌افتد، که یک ثقة می‌گوید: این زنی که گرفتی، خواهر رضاعیت هست، خوب آیا باید بگوییم که همین مقدار که خبر ثقة است، این ازدواج باطل است؟ که این عسر و حرج لازم می‌آید. اما اگر بگوییم که خبر ثقة واحد حجت نیست، هیچ عسر و حرجی لازم نمی‌آید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ